**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011209**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا در فائده‌ای که در هنگام حصولش مؤنه بوده ولی بعداً از مؤنه بودن خارج شده خمس واجب هست یا واجب نیست؟ براساس بحث‌هایی که سابقاً انجام دادیم. آقای شهیدی می‌فرمایند که این از موارد استثناء مرحوم آقای خویی هست. آقای خویی می‌فرمایند اگر دلیل دال بر حکم فقط بر حدوث حکم نظر داشته باشد عند حدوث الموضوع و بقائش به دلالت التزامی عرفیه یا به اجماع باشد اینجا، اینکه در یک زمان خارج بشود از تحت دلیل سبب می‌شود که دیگر بعد از آن زمان نسبت به فرد نتوانیم به آن دلیل عام تمسک کنیم. ما یک سری نکات کلی را عرض کردیم، حالا روی نکات تطبیقی قضیه می‌خواهیم صحبت کنیم. نکات تطبیقی‌اش را هم عرض کردم. نکات تطبیقی را یک مروری می‌کنم تا بحث را ادامه بدهم. آقای شهیدی اینکه این مثال از مثال‌های آن مورد استثناء هست را با دو بیان تبیین می‌کنند. یکی این که اغتنام و افاده از عناوین مصدریۀ مفید حدوث هست. ما عرض کردیم که اوّلاً بحث روی اغتنام نباید ببریم. روی اغتنمتم ببریم، افاد الناس ببریم و مفاد آنها را بررسی کنیم. عرض کردیم حالا چه اغتنام چه اغتنمتم اینها سه گونه وجوب هستند. گاهی اوقات دال بر صدور هستند، گاهی اوقات دال بر حلول به مفاد کان هستند، گاهی اوقات دال بر حلول با مفاد صار هستند. اگر به مفاد حلول، به مفاد کان باشند استمرار از آن استفاده می‌شود ولی بقیۀ آنها مدلول ابتدایی‌اش حدوث است، حالا ادامۀ بحث استمرار ثبوت استفاده بشود یا نشود آن یک بحث دیگر است. این یک نکته.

نکتۀ مهم‌تر این هست که یک موقعی ما یک محمول داریم یک موضوع داریم، می‌گوییم فیما افاد الناس الخمس. یعنی ثبوت خمس محمول ماست، جزاء ماست، آن موضوع ما به منزلۀ موضوع و شرط هست. آقای شهیدی می‌گوید شرط حدوث هست. خب شرط حدوث باشد، مهم جزاء است، آیا اوّلاً جزاء حدوث است؟ حکم حادث را می‌خواهد بیان کند؟ یا یک حکم استمراری است؟ ثانیاً این حکم حادث یا حکم استمراری عند حدوث الموضوع حادث می‌شود؟ یا ممکن است بین حدوث جزاء و حدوث موضوع فاصله باشد؟ فرض کنید مثلاً در بحث صحت معاملات. صحت معاملات اوفوا بالعقود ما ممکن است بگوییم دلیلی که رضایت مالک را معتبر کرده این اقتضاء می‌کند که آن زمانی که عقد حادث بشود این صحت نیاید. هر زمان که رضایت آمد این صحت بیاید. در فضولی می‌گوییم آقایان فضولی را طبق قاعده می‌دانند. می‌گویند چون آن چیزی که دلیل اقتضاء می‌کند این که رضایت معتبر است. اما این که رضایت حین حدوث العقد باشد دلیل نداریم. بنابراین هر زمان که این رضایت آمد آن زمان عقد امضاء می‌شود، صحیح می‌شود. پس بنابراین بین حدوث عقد که شرط ما هست و حدوث صحت که جزای ما هست و حکم ما هست ممکن است فاصله بیفتد. اصل اوّلی این است که فاصله نیفتد، حالا در مورد اصل اوّلی هم صحبت می‌کنیم که چرا اصل اوّلی این هست. بنابراین مهم این دو نکته هست که آیا حکم ما یک امر مستمری هست. نکتۀ دوم اگر هم حکم مستمر نباشد، غیر مستمر باشد آیا حتماً باید در زمان موضوع باشد؟ یا می‌تواند بین این موضوع و حکم فاصله بیفتد.

اینجا یک نکته‌ای در مورد خصوص «و اعلموا انما غنمتم» عرض کنم، آن این است که اینجا موضوع اغتنام یا افاده حالا چه مصدر در نظر بگیریم چه فعل در نظر بگیریم نیست، ما اغتنمتم هست، ما غنمتم هست، ما افاد الناس هست. ممکن اغتنام جنبۀ حدوثی داشته باشد ولی ما غنمتم آن جنبۀ بقایی داشته باشد یعنی همین الآن به این فایده می‌گویند ما غنمتم، لازم نیست آن زمان حدوث غنیمت را، فرق است بین ما غنمتم و ما افاد الناس که خود اغتنمتم، بله اگر جمله اینجور بود اذا غنمتم وجب علیکم الخمس. این اذا غنمتم که می‌گفتید اوّل کلمه اذا در آن به کار رفته بود، این اذا آن مشکله‌ای که ما قبلاً عرض کردیم که زمان جزاء زمان تحقق شرط هست اذا ظاهرش این هست که جزا عند تحققش است، اذا این خصوصیت را دارد. از سوی دیگر، دیگر جنبۀ اسم مفعولی ندارد، ما اغتنمتم یعنی الفائدة المغتنمة، ما غنمتم، کما این که خود الفائده، الفائدة المکتسبة. المکتسبة شما این را اختصاص نمی‌دهید به آن زمانی که چیز حاصل شد. نه ممکن است فاصله بیفتد. بنابراین در این آیۀ شریفه ما اغتنمتم هست، ما اغتنمتم جنبۀ بقایی دارد. این مطلب را یک مثال دیگری هم در مورد آن اشکال قبلی عرض بکنم، این اشکالی که عرض کردم ممکن است شرط جنبۀ حدوثی داشته باشد، ولی جزاء جنبۀ بقایی داشته باشد در مورد حق قصاص. ما می‌گوییم اگر کسی دیگری را کشت اولیای مقتول حق قصاص بر قاتل پیدا می‌کنند. کشت یک زمان است، حدوث است، ولی حق قصاص پیدا کردن یک امر مستعبد است.

شاگرد: از باب لغو نشدن؟

استاد: نه، می‌خواهم بگویم مجرد این که این شرط یک امر حادثی است این اقتضاء نمی‌کند حتماً جزاء همراه حادث بشود. بحث اثباتی‌اش را نمی‌خواهم بکنم. یعنی می‌تواند شارع بگوید که من قتل فللمقتول علی القاتل ادیک. این جزاء هم به نحو کان است نه صار است. می‌گوید یک حقی نسبت به مقتول بر قاتل هست. می‌تواند جزاء ناظر به یک امر مستمر باشد. این که اثباتاً این جملۀ ما ناظر به حدوث هست یا ناظر به بقاء هست آن باید از ادله استفاده کرد.

شاگرد: ادله هم نگفتند نمی‌شود، گفتند اثباتاً ظاهرش کنیم.

استاد: نه، می‌خواهم ببینم اثباتاً این حق عقلایی که اینجا ثابت می‌شود. من بحث حق عقلایی هست. عقلا که می‌گویند قاتل، اولیای مقتول نسبت به قاتل حق قصاص پیدا می‌کنند. این حکم عقلایی به چه نحو است؟ حکم عقلایی موضوعش حدوث القتل است، محمولش حق مستمر است. این شکلی. بنابراین عمده این هست که شما باید جزاء را ببینید آیا یک امر مستمری جزا هست یا نه؟ یک. اگر هم امر مستمر نباشد، امر حادث نباشد این امر حادث عند حدوث الشرط است یا می‌تواند فاصله بیفتد؟

شاگرد: می‌تواند جزاء مستمر باشد، ولی در دلیل حدوثش بیان شده استمرارش هم خودمان از بیرون می‌دانیم.

استاد: می‌دانم. بحث سر این هست این چیز عقلایی چه شکلی است؟

شاگرد: عقلا مستمر می‌دانند.

استاد: بنابر این این که آقای شهیدی مطرح کرده درست نیست. ایشان شرط را دلیل آورده، من بحثم این است، شرط را که شما مطرح می‌کنید این شرط فایده ندارد. شما روی جزا باید بررسی کنید که آیا جزاء ظهورش به چه نحو است؟ اشکال من این است. حالا اینکه جزاء ظهورش چی است باید ادله را ببینیم. این را من مقدمه قرار دادم که می‌خواهم ادله را بررسی کنم. ما در ادلۀ خمس یک نکتۀ دیگری هم باید مورد نظر قرار بگیرد آن این است که ما یک موقعی ادله‌ای که ابتداءً به حکم وضعی ناظر هست را بررسی می‌کنیم. آن باید ببینیم که آیا یک حکم مستمر را می‌خواهد ثابت کند؟ یا یک حکم حادث را؟ یک بحث دیگر حکم تکلیفی قضیه است. ما جایی که حکم تکلیفی هست و از حکم تکلیفی ما حکم وضعی را کشف می‌کنیم. حکم تکلیفی تردیدی نیست که به حدوث ربطی ندارد. حکم تکلیفی می‌گوید شما وظیفه دارید خمس بدهید. به محضی که افاده حادث شد که انسان نمی‌تواند خمس بدهد. فاصله می‌افتد بین امتثال و تحقق موضوع. این که دقیقاً مربوط به آن زمان نیست واضح است. بنابراین اگر ما فوقش این است که ادله‌ای که مستقیماً حکم تکلیف، حکم وضعی را ثابت کرده به حدوث ناظر بدانیم، مدلول مطابقی‌اش را. ولی ادله‌ای که می‌گوید خمس بدهید این معنایش این است که خمس یک امر مستمری است. بنابراین این مشکل شما

شاگرد: وارد می‌دانید یا خود دلیل؟

استاد: خود دلیل می‌گوید به خاطر خمس دیگر.

شاگرد: ناظر به وجوب حدوث باشد.

استاد: نمی‌شود، دقت نکردید. این حدوث برای این است که امتثال بشود. خود این دلیل نمی‌شود. به دلیل این که آن زمان تحقق چیز که نمی‌شود امتثال تحقق بکند.

شاگرد: نه می‌گوید من حادث کردم.

استاد: نه، دارد تحریک می‌کند. نه من حادث کردم، وضعی معنا نکنید. محرکیت را معنا بکنید. دارد تحریک می‌کند. آن زمان اصلاً تحریک معنا ندارد. بحث این هست چون بعضی چیز تکلیفی جنبۀ طلبی دارد، جنبۀ تحریکی دارد، تحریک آنها معنا ندارد. تحریک حتماً نسبت به مرحلۀ بقاء است. آن وضعی باشد می‌گوید من همان لحظه حادث شد. ولی تکلیفی می‌خواهد تحریک کند، تحریک نسبت به زمانی که اغتنام حادث شد که تحریک معنا ندارد، چون آن زمان که نمی‌تواند بدهد. پس خود این تحریک معنایش این است که یک امر مستمر است.

شاگرد: چرا نمی‌تواند بدهد؟

استاد: آن زمان که نمی‌تواند بدهد. آن لحظه‌ای که فایده چیز شد. به محض این که فایده حادث شد که خمس نمی‌شود داد. بالأخره یک مقدار فاصله می‌افتد دیگر.

شاگرد: یک چیز عرفی است دیگر.

استاد: نه، ولو آن. یعنی آن نکته‌ای که اینجا وجود دارد آن نکته عرفی و غیر عرفی ندارد. آن نکته‌ای که وجود دارد اگر باشد همان لحظه‌ای است. حادث که می‌خواهیم بگوییم بحث عرف اینجا مطرح نیست. این که آن دلیل دال بر اصل الحدوث است. بقایش را باید با ادلۀ دیگر استفاده بکنیم.

بنابراین حالا ببینیم ادله چجوری اقتضاء می‌کند؟

من یک مروری روی روایت‌های خمس کردم. بعضی از روایاتش را می‌خوانم. سعی می‌کنم روایات را بخوانم که از جهت سندی معتبر باشد. یکی «لَيْسَ الْخُمُسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً». بنابر این که این فی الغنائم الخاصة معنایش این باشد که الخمس فی الفوائد، این غنائم در این روایت یک بحث این است که مراد غنائم دار الحرب است یا غیر غنائم دار الحرب هست. «لَيْسَ الْخُمُسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً» بنابر تفسیر صحیحش که مراد از غنائم این هست می‌گوید ملکیت کافی نیست برای تحقق خمس. الخمس فی الغنیمة فی الفائدة، باید فایده باشد، غنیمت صدق کند. موضوعش غنیمت است نه اغتنمتم و ما غنمتم و امثال اینها. که این روایت عبد الله بن سنان هست، سألت احدهما عن الخمس و قال لیس الخمس الا فی الغنائم. می‌گوید فی الغنائم الخمس. به این شیء غنیمت صدق می‌کند، عند الحدوثش فقط غنیمت صدق نمی‌کند. الآن هم به آن غنیمت می‌گویند، غنیمت یک امر حدوثی نیست و خمس هم که ثابت می‌کند همچنان که غنیمت یک امر استمراری است، خمسی که در این اثبات می‌کنند امر استمراری است.

عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام، صحیحۀ هشام بن سالم. سألته عن الغنیمة قال یخرج منها. حالا آن غنائم دار الحرب که الآن کار ندارم.

«عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خُذْ مَالَ النَّاصِبِ حَيْثُ مَا وَجَدْتَهُ وَ ادْفَعْ إِلَيْنَا الْخُمُسَ.»

«وَ ادْفَعْ إِلَيْنَا الْخُمُسَ.» نمی‌خواهد بگوید همان زمانی که مال ناصب را گرفتید که. زمانی که دفع می‌شود و امتثال می‌شود این امر آن چیز هست.

«خُذْ مَالَ النَّاصِبِ حَيْثُ مَا وَجَدْتَهُ وَ ابْعَثْ إِلَيْنَا بِالْخُمُسِ.» که خمس جنبۀ حکم تکلیفی، از این حکم تکلیفی ما می‌فهمیم که بنابراین خمس درش واجب هست.

شاگرد: این روایت کجا بود؟

استاد: در جامع الحادیث می‌خوانم. این در تهذیب هست، در سرائر هست، «خُذْ مَالَ النَّاصِبِ حَيْثُ مَا وَجَدْتَهُ وَ ادْفَعْ إِلَيْنَا الْخُمُسَ.» بعد «خُذْ مَالَ النَّاصِبِ حَيْثُ مَا وَجَدْتَهُ وَ ابْعَثْ إِلَيْنَا بِالْخُمُسِ.»

در معادن هم «سَأَلْتُهُ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الصُّفْرِ وَ الْحَدِيدِ وَ الرَّصَاصِ فَقَالَ عَلَيْهَا الْخُمُسُ جَمِيعاً.»

«عَلَيْهَا الْخُمُسُ» ناظر به حکم وضعی است، ولی معادن موضوعش است. معادن ذهب و فضه. می‌گوید بر این معادن خمس هست. این معادن عنوان حدوثی که نیست.

روایت «عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ ... فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ الْبَحْرِ وَ الْغَنِيمَةِ- وَ الْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ- وَ الْكُنُوزِ الْخُمُسُ.»

این هم این روایات. حالا در معادن. فیما یخرج، همان بحث‌هایی که یخرج داشتیم اینجا هم هست.

حالا روایت‌های دیگر را. حالا بیاییم دقیقاً آن خمس‌هایی که مربوط به فوائد سنه و چیزهای مکتسبه باشد.

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الْخُمُسِ فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ.»

که با توجه به آن نکته‌ای که عرض کردم ما افاد الناس هست.

«أَخْبِرْنِي عَنِ الْخُمُسِ أَ عَلَى جَمِيعِ مَا يَسْتَفِيدُ الرَّجُلُ مِنْ قَلِيلٍ وَ كَثِيرٍ مِنْ جَمِيعِ الضُّرُوبِ وَ عَلَى الصُّنَّاعِ وَ كَيْفَ ذَلِكَ فَكَتَبَ بِخَطِّهِ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَئُونَةِ.»

اینجا یک نکته‌ای که می‌خواهم بگویم هم یک بحث هست موضوعش جنبۀ حدوثی ندارد هم محمولش. الخمس بعد المؤنه این، حالا،

کتبت یا جعلتُ فداک تعلمنی ما الفائدة و ما حدّها قال الفائدة مما یفید الیک فی تجارة من ربحها و حرث.

موضوع فائده است. علی کل امرء غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمة علیها السلام و لمن یلی امرها ؟؟؟ من ذریتها الحجج علی الناس.

همینجور عبارت‌های دیگری.

روایت «الرَّيَّانُ بْنُ الصَّلْتِ ... مَا الَّذِي يَجِبُ عَلَيَّ يَا مَوْلَايَ فِي غَلَّةِ رَحًى فِي أَرْضِ قَطِيعَةٍ لِي وَ فِي ثَمَنِ سَمَكٍ وَ بَرْدِيٍّ وَ قَصَبٍ أَبِيعُهُ مِنْ أَجَمَةِ هَذِهِ الْقَطِيعَةِ»

می‌گوید در این اموال من که چیز کردم در این اموال خمس هست. اموال جنبۀ حدوثی‌اش را ندارد. آن چیزی که خیلی جالب هست این روایت است.

می‌گوید که قال لی ابو علی الراشد امرتنی بالقیام و امرک و اخذ حقک فعلمت موالیک.

ابو علی الراشد از وکلای امام جواد و امام هادی علیهما السلام هست. این روایت به احتمال زیاد باید برای امام جواد باشد. چون از زمان امام جواد بحث خمس و اینها به صورت جدی گرفتنش مطرح است.

می‌گوید «أَمَرْتَنِي بِالْقِيَامِ بِأَمْرِكَ وَ أَخْذِ حَقِّكَ»

الآن می‌گوید حقی در مال شما، در مال افراد هست، این باید اخذ بشود. ناظر به مرحلۀ بقاء است، همین الآن. یعنی آن زمانی که اینها مال به دست آوردند نمی‌خواهد، «فَأَعْلَمْتُ مَوَالِيَكَ ذَلِكَ فَقَالَ لِي بَعْضُهُمْ وَ أَيُّ شَيْ‌ءٍ حَقُّهُ فَلَمْ أَدْرِ مَا أُجِيبُهُ بِهِ فَقَالَ يَجِبُ عَلَيْهِمُ الْخُمُسُ فَقُلْتُ فِي أَيِّ شَيْ‌ءٍ فَقَالَ فِي أَمْتِعَتِهِمْ وَ ضِيَاعِهِمْ وَ التَّاجِرِ عَلَيْهِ وَ الصَّانِعِ بِيَدِهِ»

متاع‌هایی که اینها سود کردند، ضیاعی که مورد سوئشان بوده امثال اینها. موضوع می‌گوید حق خمس در اینها وجود دارد. اصلاً موضوع را زمان مالکیت قرار نداده در خود همین شیء، و همین شیء الآن هم حق هست همین الآن و ابو علی بن راشد مأمور هست این حق را اخذ کند به امام علیه السلام برساند.

«وَ ذَلِكَ إِذَا أَمْكَنَهُمْ بَعْدَ مَئُونَتِهِمْ.» البته این بعد از مؤنه.

و یک نکته‌ای که اینجا وجود دارد نکتۀ مهم هم. این روایت از چند جهت مهم است. یک جهت این است که این روایت مؤنه استثنای متصل است، نه استثنای منفصل. آن بحث‌های دیگر استثنای منفصل و امثال اینها آن ممکن است مطالب دیگری هست. این اذا امکنهم بعد مئونتهم، این به نحو استثنای متصل هم اخذ شده. می‌گوید متاع بعد مونه‌اش متعلق خمس قرار می‌گیرد.

شاگرد: و جزء الموضوع می‌شود.

استاد: می‌شود جزء الموضوع. از اوّل جزء الموضوع هست. یعنی ظهور دلیل اینجور نیست که در مرحلۀ حجیت و امثال اینها، در این که از اوّل ظهوری در مورد ثبوت الخمس به مجرد شیء تعلق نمی‌گیرد. حالا منهای آن بحث‌های دیگری که ناظر به حدوث نیست، ناظر به بقاء هست و امثال اینها. غیر از آن. این که استثنای مؤنه هم در خود همین روایت ذکر شده این خودش خیلی دخالت دارد در این بحث.

شاگرد: حکم را چجوری فرمودید ناظر به بقاء است؟ موضوعش ناظر به بقاء هست، یعنی حکم را چجوری در آوردید؟

استاد: ای شیء. حق بودنش دیگر الآن حق دارد دیگر. این روایت می‌گوید همین الآن در متاع اینها حق امام وجود دارد. حکم یعنی همین دیگر. حکم وضعی.

شاگرد: چون بالملازمه فهمیده.

استاد: نه، این روایت می‌گوید حق هست دیگر. پس بنابراین همین الآن حق هست. این روایت می‌گوید بقاءً حق هست. شما بحث سر این بود که روایتی که مدلول مطابقی‌اش ثبوت حق باشد ندارید، این روایت همین الآن می‌گوید حق هست.

شاگرد: این کلام امام است ای شیءٌ حقه؟

استاد: امرتنی بالقیام بامرک باخذ حقک. امرتنی، امام که فرمودند این می‌گوید الآن در مال اینها حق امام وجود دارد. ناظر به بقاء است دیگر. امرتنی به اخذ حقک. می‌گوید آن حق هم خمس است. حقی که الآن وجود دارد خمس است.

یک روایت بعدی هست که روایت ابی بصیر اینجا چیز کرده که من در بحث خودش چیز کردم که این روایت ابی بصیر نیست، این روایت ظاهراً احمد بن هلال است.

«قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ فِي الرَّجُلِ يُهْدِي لَهُ مَوْلَاهُ الْمُنْقَطِعِ إِلَيْهِ هَدِيَّةٌ تَبْلُغُ أَلْفَيْ دِرْهَمٍ أو أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ هَلْ عَلَيْهِ فِيهَا الْخُمُسُ فَكَتَبَ علیه السلام الْخُمُسُ فِي ذَلِكَ»

در هدیه خمس هست. یک نکته‌ای را هم ضمیمه بکنم. اگر ما شرط را یک امر مستمر گرفتیم قهراً جزائش هم مستمر می‌شود. آن بحثی که ما می‌گوییم که باید ببینیم که امر مستمر هست یا مستمر نیست در جایی هست که شرط اگر حادث باشد. ولی اگر شرط می‌گوید که در این هدیه که یک امر مستمری است خمس است، قهراً وقتی موضوع مستمر هست محمولش هم مستمر است دیگر، آن قهری است. ولی آن یک بحث دیگر بود که ما ممکن است بگوییم با حدوث یک حکم مستمر می‌آید. آن البته نیاز به یک دلیل خاص داشت که با حدوث یک امر مستمر می‌آید و اینها ما به هر حال باید از ادله این مطلب را استفاده کنیم آیا امر مستمر می‌آید، نمی‌آید امثال اینها. ولی وقتی می‌گوید فی الهدیة الخمس. این شیء هدیه است، این هدیه که یک امر مستمری است خمس درش وجود دارد، وقتی هدیه مستمر هست خمسی هم که در آن هست طبیعتاً مستمر می‌شود.

شاگرد: آن روایت که می‌گوید الخمس بعد المؤنة خیلی روشن شامل این مورد بحث ما نمی‌شود؟ چون الآن هم بعد المؤنه بگذار صبر کنیم مؤنه‌اش چیز بشود.

استاد: نه، الخمس بعد المؤنه بحثش این هست که در مقام محاسبه مؤنه را کم کن. بعد المؤنه یعنی شارع به کم کردن. یعنی در مقام حساب و کتاب، مؤنه را کنار بگذار بعد خمس را بده.

شاگرد: در مقام این هم نیست همان هم که مؤنه است صبر کن؟

استاد: نه، به بعدیت آن، ناظر به آن حیث نیست. یعنی فرد روشنش مواردی هست که الآن بعضی‌هایش مؤنه است، بعضی‌هایش مؤنه نیست. می‌گوید در مقام حسابگری الآن لازم نیست، مؤنه را کنار بگذار بعدی‌ها را. این است که ناظر به آن حیث

شاگرد: تصور خروج از مؤنه هم یک امر نادری است.

استاد: نه، خروج از مؤنه که نادر نیست. آن خیلی اتفاق می‌افتد که طرف فرض کن خانه‌اش

شاگرد: بگوییم این اطلاق ناظر به آن فرد است.

استاد: آن مطلب را می‌فرمایید بله درست است، «إِذَا أَمْكَنَهُمْ بَعْدَ مَئُونَتِهِمْ» این است که ناظر به این نیست.

تمام روایت‌ها را شما، فقط شما و اعلموا انما غنمتم و فیما افاد الناس الخمس راه نگاه نکنید. این همه روایت ما داریم، این روایت‌ها را بررسی کنید ببینید این روایت‌ها به چه شکل هست و بحث را این شکلی طرح کنید.

آقای شهیدی یک وجه دومی را ذکر می‌کند که من وجه دوم را. آن چیزی که اتفاقاً جالب هست وجه دومش است که آن نیاز به بحث. وجه اوّل خیلی وجه قوی‌ای نبود از اوّل عرض کردم از محط بحث خیلی فاصله دارد. آن وجهی که جالب هست، وجهی هست که فی الجمله درست است، حالا فردا در موردش توضیح می‌دهم. ایشان می‌گوید که الآن مالیات بر ارث که تعیین می‌کنند اگر بگوند شما اگر ارثتان مؤنه باشد مالیات بر آن ارث تعلق نمی‌گیرد. این چه شکلی فهمیده می‌شود؟ اینجوری فهمیده می‌شود که همان موقعی که ارث هست، همان اوّل ارث را در نظر می‌گیرند. این که حالا یک شیءای الآن مونه است بعداً از مؤنه خارج می‌شود حالا دولت بیاید مالیات بدهید؟ هیچ وقت اینجور نمی‌کنند. این پیداست مدار همان زمان مالیات است، زمان ارث بردن و امثال اینهاست. بعد یک نقضی را مطرح می‌کند و ایشان در مقام جواب برمی‌آید، آن نقض هم این هست، اداء الدین بعد المؤنة. می‌گوید اگر ما گفتیم اداء الدین بعد المؤنة. این چی ازش فهمیده می‌شود؟ فهمیده می‌شود تا وقتی که یک شیءای مؤنه هست لازم نیست دین ازش پرداخت بشود. حالا اگر یک شیءای مؤنه بود، دین لازم نبود، از مؤنه خارج نشد لازم نیست دین را از این ادا کنیم؟ پیداست که لازم است. مثال ما شبیه مثال مالیات بر ارث است، نه شبیه اداء الدین بعد المؤنه. حالا من عبارت ایشان را می‌خوانم و ایشان می‌خواهد بگوید این دو تا با هم. می‌گوید ما آن چیزی که، اینجوری عرض بکنم، ظهورات ادله را شکل می‌دهد مشابهات شیء است. مشابهات شیء منشأ می‌شود که دلیل ما نحوۀ ظهورش شبیه آن مشابهات باشد. بحث ما شبیه مالیات بر ارث است نه شبیه به اداء الدین بعد المؤنه. می‌خوانم توضیحش فردا.

ایشان می‌گوید: نعم الصحیح کما علیه المشهور عدم تعلق الخمس وضعا بالمؤنه و حینئذ یتم هذا الوجه الذی ذکره السید الخوئی بتقریب ان المدلول مطابقی لادلة الخمس لیس اکثر من حدوث الخمس عند حدوث الفائدة اما لاجل ان عنوان الافادة و الغنم من العناوین المصدریة المفیدة للحدوث.

یک نکته‌ای را فراموش کردم اینجا بگویم. گاهی اوقات ممکن است خود آن دلیل ابتداءً ناظر به حدوث باشد، یعنی لفظ. ولی حدوث به اعتبار یک حالت مستمری که ایجاد می‌کند موضوع حکم باشد. فرض کنید ما می‌گوییم اذا رزقت ولداً فاختنه. رزقت ولداً آن زمان ولادت هست. اذا ولد لک ولد فاختنه. آن ناظر به حدوث است، ولی به اعتبار این که شما وقتی فرزند به شما داده می‌شود فرزنددار می‌شوید. جنبۀ مقدمی دارد. یعنی اذا کان لک ولدٌ. یعنی باید دید آن چیزی که موضوع دلیل اخذ شده خودش موضوعیت دارد یا مقدمۀ یک امر مستمر است؟ گاهی اوقات می‌گوید اذا رزقت ولداً فاختنه. یعنی وقتی بچه داری ختنه‌اش کن. ختنه کردن به حدوثش، چیز هم نیست. فوری هم نیست که واجب چیز. تا قبل از بلوغش بچه باید ختنه بشود. این است که اذا رزق، این را در اغتنمتم هم، حتی اگر اذا غنمتم هم می‌گفتیم. اذا غنمتم ممکن است بگوییم این مقدمه است برای این که صرتم ذا غنیمة. صرتم ذوی غنیمة. یعنی مقدمه است برای این که مالک غنیمت. لذا صرتم اذا کنتم مالکین للغنیمة. مجرد این که ابتداء آن موضوع جنبۀ حدوثی دارد کفایت نمی‌کند، جنبۀ بقایی‌اش را ممکن است آن مقدمه باشد بر یک حالت بقایی که در شیء وجود دارد. فردا در مورد آن توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان